

آینده از ما پنهان بود و چه خوب بود که در نظرمان مخفی میماند. حتی زمان حال نیز تا اندازه زیادی برای ما در پشت پرده سنگین بی خبری مخفی بود و نمیتوانستیم در آن چیزی را بروشنی ببینیم. با اینهمه یک چیز را خوب میدانستیم و آن این بود که ما باز هم برای امروز و فردای خود فقط مبارزه و مشقت و رنج و فداکاری در پیش داریم.

«فردا مردان، جنگ را در میدان از سر خواهند گرفت  
و «گزانتوس» از خون رنگین خواهد شد  
«هکتور» و «آژاکس» نیز از نو آنجا خواهند بود  
و «هلن» برای تماشای آنان بر سردیوار خواهد آمد.»

«آنگاه ما یا در سایه خواهیم پوسید و یا در آفتاب میدان خواهیم درخشید  
زود در میان امیدهای نابینا و ناامیدیهای کور نوسان خواهیم داشت  
و در تصور خود همه زندگی خویش را در راه این پیکار خواهیم نهاد  
بدون آنکه هرگز بدانیم که با جان ما چه خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

۱ - اشعار از شاعر انگلیسی «مانیو آرنولد» است. و بند اول آن اشاره به حماسه باستانی یونان و

حمادک جنگ‌ها، «تروا» است که بخاطر «هلن» ملکهٔ تروا، به تاراج رفته بود. م

## هیاهو

یکی از چیزهایی که در آن نخستین ماههای سال ۱۹۳۲ در میان حوادث دیگر جلب توجه میکرد تبلیغات عنان گسیخته و هیاهوی فوق العاده‌ئی بود که مقامات رسمی بریتانیا برپا کرده بودند. تمام مأمورین دولت از بالا تا پایین دائماً از سیاست مسالمت آمیز و خیرخواهانه دولت و از تجاوزات خطرناک و نقشه‌های شوم کنگره سخن میگفتند. دولت بقول خود در مقابل کنگره که گویا میخواست دیکتاتوری را برقرار سازد، از دموکراسی و آزادی دفاع میکرد؛ و دائماً میگفت که آیا رئیس کنگره با اختیارات وسیعی که بدست آورده بود خود را دیکتاتور معرفی نکرده بود؟...

مقامات دولتی در غوغا و هیاهوی مستانه‌ئی که راه انداخته بودند تمام مقررات استثنائی و قوانین غیرعادی را که خودشان بکار میبردند، پایمال ساختن تمام آزادیها، اختناق مطبوعات، بازداشت‌های غیر قانونی، زندانیان بدون محاکمه، ضبط اموال و دارائی مردم و سایر اتفاقاتی را که هر روز روی میداد از خاطر میبردند. همچنین فراموش میکردند که اصولاً تسلط انگلستان بر هند برچه اساسی تکیه دارد.

وزیران دولت هند نیز که هموطنان خود ما بودند نطق‌های بلیغی بر ضد کنگره ایراد میکردند و کوشش داشتند نشان بدهند که چگونه سران کنگره که البته همگی در زندان بودند با اصطلاح تیغهای خود را برای کشتن آزادی تیز میکردند در حالیکه آن آقایان محترم در مقابل چندین هزار روپیه حقوق ناچیز ماهیانه برای آسایش مردم زحمت میکشیدند و رنج میبردند (!) قضات دادگاهها نه فقط ما را محکوم میساختند و بزندان میفرستادند بلکه در عین حال میکوشیدند بما درس شایستگی هم بدهند و گاهی ضمن حرفهای خود به کنگره و افراد سرشناس آن دشنام هم میدادند.

حتی خود جناب «سرساموئل هوور» که در مقام اعلائی وزارت امور هند در کابینه انگلستان قرار داشتند اعلام فرمودند که با اصطلاح «هرچند هم سگها پارس کنند کاروان

پیش میرود. «ایشان فراموش میکردند که در آنوقت کسانی که جناب ایشان آنها را سگ مینامیدند در زندانها بودند و نمیتوانستند براحتی پارس کنند و آنهایی هم که در بیرون بودند کاملاً پوز بند داشتند و دهانشان بسته شده بود.»

تعجب انگیزتر از همه این بود که آشوبگران و فتنه انگیزان فرقه‌های مذهبی در کانپور برای زد و خورد با هم بمقابل دزدهای دفاتر کنگره کشانده شده بودند و جنایات و ترور و وحشتی که این آشوبگران پیا پیا کرده بودند بارها و بارها بحساب کنگره گذاشته میشد و کنگره را مسئول این حوادث می‌شمردند. در حالیکه در این زد و خورددهای مصنوعی که برانگیخته شده بود کنگره همواره سعی کرده بود نقش میانجی را بعهده بگیرد و از اختلافات بگاهد. حتی بطوریکه دیدیم یکی از عزیزترین و نجیب‌ترین فرزندان کنگره جان خود را در این راه گذاشت زیرا از طرف هر دو گروهی که در کانپور از خارج تحریک میشدند مورد حمله واقع گردید. <sup>۱</sup> وقتیکه خبر این قبیل زد و خوردها به دوران اجلاس کنگره در کراچی رسیده یک کمیته تحقیق را مأمور رسیدگی ساخت و این کمیته به تحقیقات عمیقی پرداخت. بعد از ماهها کار و تحقیق گزارش مفصلی تهیه و چاپ شد اما دولت آنرا توقیف کرد و تصور میکنم نسخه‌های این گزارش هم جمع آوری و نابود گردید. باوجود تمام این کوشش‌های علنی برای از میان بردن و نابود ساختن نتایج تحقیقات، باز هم مقامات رسمی دولت هند و مطبوعات وابسته به انگلستان دائماً اتهامات خود را بر ضد ما تکرار میکردند و گاه بگاه کنگره را مسئول زد و خوردها و آشوبگریها می‌شمردند.

بدون تردید در این مورد هم مانند هر مورد دیگر عاقبت حقیقت پیروز خواهد شد. اما گاهی اتفاق می‌افتد که دروغها مدت درازی رایج میمانند و دوام پیدا میکنند.

«وقتیکه دروغ کار خود را پنبایان رساند خواهد پوسید.

و حقیقت با عظمت خود پیروز خواهد شد،

در موقعی که پیروزی یا شکست آن مورد نظر نباشد.»

تصور میکنم این غوغای سرسام‌انگیز اتهامات و دروغها و جنگ اعصاب که از طرف دولت آغاز شده بود بسیار طبعی بود زیرا در چنان وضعی هیچ کس نمیتوانست از دستگاه دولتی توقع داشته باشد که حقایق را بیان کند. اما اندازه هياهو و جنجال بیش از حد انتظار بود و شدت و وسعت آن واقعاً حیرت انگیز مینمود.

همین هياهو و جنجال مقامات دولتی و دستگاههای وابسته به آن خوب نشان میداد که حالت روحی دولت و دستگاه‌ها که چگونه است و اعصاب آنها تا چه اندازه متزلزل شده است و چگونه

در گذشته خود را تحت فشار و کنترل قرار میداده‌اند. واحساسات خود را پنهان میداشته‌اند  
 ظاهراً آنها از آنچه ما میکردیم یا میگفتیم خشمگین نبودند بلکه از اینکه میدیدند ارکان  
 امپراطوریشان متزلزل شده است ناراحت و غضبناک بودند.

اگر اربابان و حکمرانان ما به قدرت خود اعتماد میداشتند هرگز چنین رفتار  
 نمیکردند. تضاد میان طرز کار ایشان با ما که در مقابلشان قرار داشتیم بسیار نمایان  
 بود. زیرا در طرف مقابل ایشان سکوت کامل حکمفرما بود. البته این سکوت ما اختیاری  
 و از روی میل نبود بلکه سکوتی بود که بعلمت وجود ذندانها و حکومت وحشت و برقراری  
 سانسور شدید بوجود آمده بود. بدون تردید بعلمت همین سکوت اجباری ما بود که آنها  
 با این شکل عنان گسیخته و جنون آمیز به هیاهو و جنجال میپرداختند و با آن شدت بما  
 دشنام میدادند. با وجود این برای تکذیب اظهارات آنها از طرف ما يك وسیله باقی  
 بود: انتشارات مخفی و باصطلاح غیر قانونی که گاه بگاه از طرف مبارزین ما در شهرهای  
 مختلف پخش میشد تا اندازه‌ی دروغها و اتهامات ناروای آنها را فاش و رسوا میساخت.  
 در این هیاهو صاحبان روزنامه‌های «انگلیسی- هندی» هند هم با اشتیاق فراوان  
 شرکت میکردند و به انتشار مطالبی میپرداختند که ظاهراً مدتها بود در دل خویش  
 پنهان میداشتند و نمیتوانستند بگویند. معمولاً آنها در نوشته‌های خود کمی ملاحظه و  
 مراقبت میکردند که خوانندگان خود را نرنجانند زیرا بسیاری از خوانندگانشان هندی  
 بودند اما در آن موقع وضع بحرانی هند و فشار شدید بر نهضت سبب شده بود که آنها این  
 ملاحظات محدود را هم کنار بگذارند. و در نتیجه ما اکنون میتوانستیم خیلی بهتر و  
 و آسانتر طرز تفکر انگلیسیها و هندیهای همکار و همگام ایشان را درک کنیم.

اکنون در هند تعداد روزنامه‌های «انگلیسی - هندی» زیاد نیست زیرا بتدریج  
 یکی پس از دیگری تعطیل شده‌اند. از روزنامه‌هایی که باقی مانده‌اند بعضی‌ها مخصوص  
 طبقات بالا انتشار مییابند، این خصوصیت آنها، هم از روش کلی و شکل روزنامه‌ها و،  
 هم از طرز انتشار اخبارشان نمایانست. مقالات اساسی آنها درباره‌ی مسائل جهانی اگر  
 چه با نظری محافظه کارانه نوشته میشود اغلب متین و با ارزش است و نشانه‌ی اطلاع و فهم  
 نویسندگانش میباشد. بدون تردید از نظر روزنامه نگاری این مطبوعات بهترین  
 روزنامه‌های هند هستند. اما وقتی که به مسائل سیاسی هند میپردازند یکباره بشکل محسوسی  
 دچار انحطاط میگردند و مقالاتشان بشکل حیرت انگیزی ضعیف و يك طرفه میشود. نوشته‌های  
 مفرضانه‌ی این روزنامه‌ها درباره‌ی هند در دوران بحرانهای سیاسی اغلب صورت مبتذل  
 و جنون آمیزی پیدا میکند. این روزنامه‌ها در واقع با کمال صداقت نماینده‌ی دولت هند  
 هستند و تبلیغات وسیع و مداوم آنها درباره‌ی دولت نباید اتفاقی تلقی گردد زیرا در حقیقت

معرف نظر و سیاست دولت میباشند.

در مقایسه با این چند روزنامه «انگلیسی-هندی» روزنامه‌های دیگر هند که متعلق به خود هندیها هستند اوراقی حقیر و بی‌مقدار بنظر می‌آیند. منابع مالی و سرمایه اینها بسیار محدود است و صاحبانشان برای بهبود وضعیتشان کوششی نمیکنند. آنها کار انتشار روزانه خود را با زحمت و اشکال راه می‌اندازند و مدیران بیچاره آنها زندگی آسوده‌تری ندارند. تیراژ و تعداد انتشار این روزنامه‌ها ناچیز است. نوشته‌هایشان اغلب سرد و نجسب است و روش کلی آنها نسبت به مسائل زندگی و سیاسی، احساساتی و هیجان‌آمیز است. تصور میکنم يك علت این امر آنست که ما هندیها اصولاً احساساتی هستیم. يك علت دیگر هم شاید این باشد که وسیله بیان آنها (مخصوصاً در روزنامه‌های هندی که بزبان انگلیسی منتشر میشوند) يك زبان خارجی است که نویسندگان هندی نمیتوانند به آسانی آنرا ساده و درعین حال با قدرت بنویسند. اما علت حقیقی این طرز نویسندگی آنست که همه ما از يك رشته عقده‌های روحی رنج می‌بریم که نتیجه محرومیتها و فشارهای ممتد و طولانیست باین جهت هر وقت بخواهیم مطلبی را بیان کنیم هیجانات ما به آن صورتی احساساتی می‌بخشد.

در میان روزنامه‌های هندی که بزبان انگلیسی منتشر میشوند شاید روزنامه «هندو» که در مدرس انتشار می‌یابد از لحاظ میزان انتشار و چگونگی تنظیم اخبار از همه بهتر باشد این روزنامه همیشه در نظر من مانند يك دختر خانم پیر اشرافی و فوق‌العاده محجوب و موقر و پاکیزه جلوه میکند که اگر يك کلمه ناروا و رکیک در حضورش گفته شود ناراحت میگردد. این روزنامه در واقع برای بورژوازی و برای طبقه‌ئی منتشر میشود که زندگی مرفهی دارد و بهمین جهت برای این روزنامه جنبه‌های تیره و سیاه زندگی و خشونتها و سقوطها و تصادمات و ناملایمات آن وجود ندارد و مورد توجه واقع نمیشود.

بعضی از روزنامه‌های اعتدالی هند هم همین حالت دختر خانمهای پیر را دارند. آنها هم همین تأثیر را در خواننده بوجود می‌آورند منتها نه باندازه روزنامه «هندو» و در نتیجه از هر جهت و هر حیث فوق‌العاده تهی و تیره و خسته کنند بنظر می‌رسند.

در آن سال ۱۹۳۲ پیدا بود که دولت از مدت‌ها پیش خود را برای هجوم و حمله آماده ساخته است و میخواهد در همان حملات نخستین حریف خود را از پا درآورد و ب خاک افکند. در سال ۱۹۳۰ در مبارزات ما بر ضد دولت ایشکار عملیات در دست‌کنگره بود و دولت ناگزیر شده بود که دائماً از مقابل حملات ما بگریزد و به مواضع جدیدی عقب‌نشینی کند اما اکنون در سال ۱۹۳۲ تا کتیبه‌های خود را تغییر داده بود و از همان آغاز کار در تمام جبهه‌ها به حمله پرداخته بود

دولت بوسیله وضع مقررات خاص و صدور يك رشته فرامین استثنائی که در سراسر هند بکار بسته میشد یا بوسیله مقررات خاصی که برای يك منطقه و يك استان وضع میگشت تمام امکانات را برای خود فراهم میساخت و ما را از هر حیث در فشار میگذاشت. تمام سازمانهای ما غیرقانونی اعلام گردید. ساختمانها، اموال، اتوموبیلها و حسابهای جاری ما در بانکها همه توقیف شد. تظاهرات و اجتماعات عمومی ممنوع گردید. مطبوعات و چاپخانهها تحت کنترل و سانسور شدید قرار گرفت و با این وسایل دولت از همان آغاز مبارزه وضع و موقعیت استواری برای خود فراهم ساخت.

از طرف دیگر گاندی جی و اکثر اعضای کمیته عامله کنگره برخلاف سال ۱۹۳۰ اکنون زیاد میل نداشتند که برای مبارزه، به نافرمانی عمومی متوسل شوند و میکوشیدند که حتی المقدور از آن اجتناب ورزند. بعضی از اعضای کمیته عامله که من هم جزء آنها بودم عقیده داشتند که مبارزه هر چند هم که ما از آن خوششان نیاید و دوری جوئیم، اجتناب ناپذیر است و باین جهت باید برای مقابله با آن آماده شد. از مدتی پیش اوضاع عمومی ولایات متحده و استان مرزی و بنگال نشان میداد که تصادم با دولت قطعی است و هر روز هم موعد آن نزدیکتر میشود. با وجود این بطور کلی طبقات متوسط و روشنفکرانی که پیشروان مبارزات نهضت ملی بودند هر چند هم که احتمال تصادم را در نظر میگرفتند بشکل قاطعی درباره آن فکر نمیکردند و آماده بیکار نمیشدند.

همانطور که مسیحیان در انتظار مسیح موعود بودند که ایشان را از مصائب نجات بخشد این طبقات هم در اواخر سال ۱۹۳۱ انتظار داشتند که گاندی جی از لندن باز گردد و امیدوار بودند که او از تصادم و نبرد با دولت جلوگیری کند.

خلاصه آنکه در آغاز سال ۱۹۳۲ و موقعیکه این دوران مبارزه شروع شد ابتکار عملیات کاملاً در دست دولت بود و کنگره وضع دفاعی بخود گرفته بود. در بسیاری جاها رؤسای محلی نهضت از تحول سریع حوادث متعجب میشدند از اینکه میدیدند تقریباً در ظرف یکی دو روز، ابتدا از طرف دولت مقررات و تضيیقات شدید و بیسابقهائی بر ضد ما وضع میشود و بلافاصله هم نافرمانی عمومی آغاز میگردد به حیرت میافتادند.

با اینهمه کنگره در برابر تمام این مشکلات مقاومت شایستهئی نشان میداد و داوطلبان و مبارزان ما از این حملات شدید و این بیکار سخت و حشت نکردند. هر چند این مقاومت انعکاسش زیاد نمایان نبود و باندازه سال ۱۹۳۰ جلوه نمیکرد اما مسلماً ارزش و شدت آن از آن سال خیلی بیشتر بود. این موضوع مخصوصاً در شهرهای بزرگ بخوبی محسوس بود، منتها جنبش عمومی و مقاومت ملی تدریجی و آهسته تر صورت میگرفت و کم کم به مراحل جدی رسید اما برخلاف سال ۱۹۳۰ دیگر ابتکار عملیات در دست ما نبود و میتوان

گفت که ما برخلاف میل خود وارد پیکار شده بودیم.

در سال ۱۹۳۰ مبارزه ما صورت پیروزمندانه و افتخار آمیزی داشت که دو سال بعد دیگر این جنبه های خود را از دست داده بود. دولت با تمام نیروهای خود کنگره ما را محاصره کرده بود. عملاً سراسر هند در تحت تسلط مقررات حکومت نظامی قرار داشت. کنگره هرگز نتوانست ابتکار اقدام و آزادی عمل را برای خود بدست آورد و تقریباً همیشه روش دفاعی داشت.

نخستین ضربات نیرومند دشمن نهضت ما را تا اندازه ای گیج ساخت. مخصوصاً اغلب هواداران و سپاهیانهای بورژوازی آن که تا آنوقت تکیه گاه اصلی نهضت بشمار میرفتند با این ضربات از میدان بدر رفتند اما فشار هجوم دولت آنها را نیز مصون نیکنداشت. بزودی معلوم گردید که هر کس به نهضت نافرمانی به پیوندد یا بدان کمک کند باید در انتظار آن باشد که نه فقط آزادی خود را از دست بدهد و بزندانی برود بلکه باید از تمام دارائی و اموال خود هم چشم پوشد زیرا دولت در این موارد رفتاری بسیار شدید داشت و همه چیز را ضبط میکرد.

در ولایات متحده که دهقانان و مردم فقیر تکیه گاه عمده نهضت و کنگره بودند موضوع ضبط اموال اهمیتی نداشت و کسی را نمیتوانستند امارد شهرهای بزرگی از قبیل بمبئی و غیره وضع فرق داشت و برای بازرگانان و ثروتمندان طبقات بالا مقاومت در برابر دولت و کمک به نهضت، ورشکستگی و تا بودی کلی را همراه می آورد. کوچکترین اقدام و تهدیدی از طرف دولت (که اغلب هم بلافاصله عملی میشد) کافی بود که ثروتمندان شهرهای بزرگ و طبقات متوسط شهر نشین را فلج سازد و از نهضت برکنار دارد.

بعدها اطلاع یافتیم که یک بازرگان ثروتمند که با سیاست سروکار زیادی هم نداشت و همیشه مردی معتدل و میانه رو بود و شاید فقط در چند مورد به نهضت مقداری کمک مالی داده بود از طرف پلیس مورد تعقیب قرار گرفت و علاوه بر آنکه او را به مدت زیادی زندان محکوم ساختند پنج لک<sup>۱</sup> روپیه هم از او جریسه گرفتند. یک چنین رفتار شدید و محکومیتهای سخت طبعاً بی اهمیت نبود و فقط جنبه حرف نداشت زیرا نیروی پلیس و قدرت دولتی فوراً رأی محکومیت را اجرا میکرد و محکوم را بزندانی میبرد و اموال او را ضبط میکرد.

بنظر من هر چند هم که این خشونت و تجاوز و تهاجم نیروهای دولت نسبت به یک نهضت کاملاً مسالمت آمیز و دور از خشونت، از لحاظ تمدن واقعی و انسانیت منفور و خشم آور بود، اما هیچ یک از مبارزین و فعالین کنگره حق نداشتند که بعلت اقداماتی که از طرف

دولت صورت می‌گرفت خشمگین باشند. در واقع وقتی که ما یک عمل انقلابی را برای تغییر دادن اوضاع آغاز کرده بودیم هر چند هم که تا کنون‌های ما مسالمت آمیز و دور از خشونت میبود ناچار باید انتظار چنین عکس‌العملهایی را می‌داشتیم زیرا بالاخره کار ما یک انقلاب واقعی بود و انقلاب هم یک بازی تفریحی و دسته‌جمعی در سالن‌ها نیست که فقط لذت بخش و سرگرم کننده باشد و هیچ خسارت و زیانی برای هیچ کس بیارنیاورد.

در واقع بعضی اشخاص هستند که میخواهند هم انقلابی باشند و هم هرگز آسیب و زیانی نبینند و البته این وضع صحیح نیست. کسی که با اقدامات انقلابی برای تحولات بزرگ دل می‌بندد باید خود را برای از دست دادن همه چیز آماده سازد. بهمین جهت است که کمتر اتفاق می‌افتد که ثروتمندان و مردم مرفه و آسوده انقلابی بشوند. حتی بعضی افراد طبقات بالا که در میان ثروتمندان و در سالن‌های با شکوه آنها با حرفها و کلمات خود به تظاهرات تند و انقلابی می‌پردازند و حیرت یا احياناً نفرت افراد طبقه خود را نسبت بخویش برمی‌انگیزند نیز کمتر میتوانند یک انقلابی واقعی باشند.

در مبارزه ما با ارضی بردوش توده‌های مردم بود که بدون هیچ بیم و هراس بیدان می‌آمدند. آنها نه اتوموبیلی داشتند و نه حساب جازی در بانک، نه خانه‌ئی و نه چیز دیگری که از طرف دولت ضبط شود. بنابراین دولت فقط میتواند آنها را بزنند و ببرد و مورد آزار جسمی قرار دهد و آنها هم باین رنجها اهمیتی نمیدادند.

یکی از نتایج اتهامات و دروغ پراکنشها و هیاهوی جنجالی بر ضد ما که از طرف دولت آغاز گردید و قبلاً هم به آن اشاره کردم این بود که دولت با آن هیاهوی تهدید کننده و با اصطلاح با تکان دادن شلاقهای خود در هوا، آن دسته از هموطنان ما را که بقول نویسنده یکی از کتابهای سیاسی جدید باید آنها را «هواداران حکومت روز»<sup>۱</sup> نامید بحرکت و اقدام و اداشت و برضد ما وارد میدان کرد.

بعضی از هموطنان ما بودند که در مقامات مختلف دولتی قرار داشتند و برای رعایت احتیاط و حفظ موقعیت آینده خود، از زمان پیمان دهنی خود را کما بیش به کنگره هم نزدیک می‌ساختند و گاهی روی خوشی به آن نشان میدادند. این وضع آنها برای محافظ عالی دولتی و مأمورین عالی‌رتبه انگلیسی تحمل ناپذیر بود. اینها اکنون دیگر به آن راضی نمیشدند که آن قبیل اشخاص و فادار بمانند، و صادقانه بایشان خدمت کنند. دیگر تنها وفاداری آنها را قبول نداشتند بلکه میخواستند که علناً و جداً در صف دولت قرار گیرند و در هجوم دولتی دستیار او باشند.

بگفته «فردریک کوپر» مقامات دولتی از عناصر سرکش خود هیچ چیز جز اطاعت



مطلق و انقیاد کامل و فرمانبرداری مثبت را تحمل نمی‌کردند. دولت نمیتوانست تحمل کند که نوکران او درگیر و در این مبارزه فقط ساکت و بیطرف بمانند بلکه میخواست با اقدامات شدید و جدی به هواداری از دولت پردازند.

آقای للوید جرج رهبر حزب لیبرال انگلستان يك سال پیش به جمعی از همکاران سابقش که از رهبران حزب لیبرال بودند و بعد در دولت شرکت کردند اشاره کرد و آنها را بوقلمون صفتانی نامید که هر لحظه بر نگی درمی آمدند و هر دم با جریانی همراه میشدند. در کشور ما هم از این قبیل بوقلمون‌ها بودند اما اوضاع جدید دیگر بایشان اجازه نمیداد که درگیر و در مبارزه رنگ بیطرف بخود بگیرند و باز هم در دستگاه دولت بمانند و در عین حال در فکر همکاری آینده با دیگران هم باشند. باین جهت بود که بعضی از هموطنان ما خود را کاملاً در اختیار دولت قرار دادند و بر رنگ رسمی روز در آمدند و به نمایان‌ترین وجهی هم رنگ از بابان انگلیسی‌ما شدند و آسایش و رفاه شخصی خویش را نجات دادند. آنها از تمام تفضیقات و فشارها و مقررات استثنائی که وضع شده بود هیچگونه نگرانی نداشتند زیرا همه میدانستند که تمام این فشارها و محدودیت‌ها فقط برای عناصر نافرمانیست که از اطاعت باراده از بابان سرکشی میکنند نه برای اشخاص مطیعی که باطاعت و همکاری با دولت تن در میدادند. بدین‌قرار آنها میتوانند در کمال آرامش خاطر و بدون دغدغه و اضطراب در میان این مبارزه که در اطراف ایشان جریان داشت و در میان وحشتی که بر جان هموطنان ایشان مسلط بود بزنگی آسوده خود پردازند و لو اینکه تنگ همکاری با دشمن خارجی برایشان باقی میماند.

در کتاب داستان «چوبان با ایمان» زنی هست که میگوید:

«من از يك چیز هرگز ترسی ندارم

و آن اینست که مورد تجاوز قرار گیرم

زیرا خود بچنین کاری مشتاقم»

شاید این آقایان هموطنان ما هم با کمال آسانی میتوانند با آن زن همصدا باشند. در جریان این مبارزات يك مطلب جالب توجه دیگر هم وجود داشت. معلوم نیست دولت به چه جهت تصور میکرد که کنگره، زنان را بطور دسته جمعی وارد مبارزه خواهد ساخت. دولت تصور میکرد که کنگره فکر کرده است که اگر زنان را دستگیر سازند با آنها کمتر بدرفتاری خواهند کرد و به محکومیت‌های سبکتری محکوم خواهند ساخت. باین جهت بود که دولت روش خشونت آمیزی نسبت بزنان در پیش گرفت.

این تصور دولت کاملاً بیجا و ابلهانه بود. آیا چه کسی ممکن است میل داشته باشد که همسرش، دخترش یا خواهرش را بزندان بفرستد؛ دختران جوان یا زنان یا مادرانی

که در فعالیت‌ها و مبارزات ما شرکت می‌جستند معمولاً برخلاف میل پدران، شوهران و برادران خود باین کار می‌پرداختند و در هر حال عمل آنها مورد موافقت کامل کسانشان نبود. معهدا مقامات دولتی بخاطر فکر غلط و نادرست خود تصمیم گرفتند که برای دلسرد ساختن زنان و بیرون راندن ایشان از صحنه مبارزه آنها را بشدت تنبیه کنند و هیچگونه ملاحظه‌ئی در باره ایشان نداشته باشند.

مثلاً کمی بعد از توقیف خواهرانم، گروهی از دختران جوان و کم تجربه اما پر حرارت و پر شور که اغلبشان تقریباً در حدود ۱۵ یا ۱۶ سال داشتند، در یکی از منازل خصوصی و شخصی در الله‌آباد گرد هم جمع شدند تا به بیند چه اقدامی میتوانند انجام دهند. پلیس دولتی که از اجتماع ایشان اطلاع یافت همه آنها را دسته جمعی توقیف کرد و هر یک را به دو سال زندان محکوم ساخت در حالیکه خواهران من که در مبارزه شرکت مؤثری داشتند به یکسال زندان محکوم شده بودند.

این خشونت و شدت عمل نمونه اقداماتی بود که در هزاران مورد دیگر هم تکرار گردید. اغلب دختران و زنانی که در آن موقع بزندان می‌افتادند بیش از مردان تحت خشونت و فشار قرار می‌گرفتند.

در باره محکومیتها و فشارها و بد رفتاریها با زنان و دختران در بازداشت گاهها و در زندانها مطالب بسیاری شنیده‌ام اما عجیب‌ترین گزارشی که دیده‌ام شرحی بود که «میرابن» (مادلن سلاد) در باره آنچه بر سر خودش آمده بود و آنچه در مورد سایر زنان زندانی که بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی بزندان افتاده بودند، نوشته بود. آن وقایع در زندان بمبئی روی داده بود اما در همه جای هند و در تمام زندانها نظیر این فشارهای جنایت آمیز روی میداد و زیاد بود.

نهضت نافرمانی در ولایات متحده مخصوصاً در مناطق روستائی و در میان دهقانان تأثیر عمیقی داشت. با وجود تمام فشارها و تضییقات، در مناطق عمده کشاورزی دهقانان به دعوت کنگره برای نافرمانی عمومی پاسخ پر شکوهی دادند. این پاسخ و این استقبال دامنه‌دار هم از نظر تعداد دهقانانی که به نافرمانی پیوستند و هم از نظر انضباط و طرز عمل خیلی عالی تر و بهتر از پاسخی بود که در سال ۱۹۳۰ به دعوت کنگره داده شده بود.

در این نواحی دهقانان تا چند ماه بهره مالکانه و تعهدات خود را نپرداختند فقط در اوایل تابستان بود که مالکین توانستند مقداری از بهره مالکانه خود را جمع آوری کنند. طبعاً باین مناسبت عده زیادی بازداشت میشدند اما این بازداشتها بر خلاف سیاست کلی دولت بود. معمولاً دولت در دهات عناصر فعال کنگره و رهبران دهقانان را بازداشت

میکرد. در مورد دیگران فقط به شلاق زدن ایشان قناعت میشد. دولت باین نتیجه رسیده بود که شلاق زدن اشخاص بیش از زندانی کردن آنها یا تیراندازی کردن بایشان مؤثر است. در دهات دور دست این کار ممکن بود باسانی صورت گیرد و تکرار شود بدون آنکه خطر جلب توجه خارجی و انعکاس فراوان را داشته باشد. بعلاوه این کار به زندانها هم که دیگر در آنها برای نگاهداشتن زندانیان بیشتر جایی نبود کمک میکرد. البته شلاق زدن دهقانان مانع آن نمیشد که بسیاری از ایشان از زمینهایشان نیز اخراج شوند و اموال و حیواناتشان توقیف گردد. دهقانان با نگرانی فراوان می دیدند که دارائی مختصر و محقرشان توقیف میگردد و به بهای ناچیزی حراج میشود.

«سواراج بهاوان» که مرکز کار کنگره در الله آباد بود و ساختمانهای فراوان دیگری که متعلق به کنگره بود در سراسر کشور از طرف دولت ضبط شده بود. تمام اثاثیه و لوازم باارزشی که در بیمارستان کنگره در محل «سواراج بهاوان» مورد استفاده قرار میگرفت نیز ضبط گردید. چند روزی حتی خود بیمارستان هم تعطیل شد اما بعد يك در مانگه دیگر در فضای آزاد و در يك پارک عمومی در همان نزدیکیها بوجود آمد. بعداً بیمارستان و در مانگه مزبور به يك خانه کوچک دیگر در جنب «سواراج بهاوان» منتقل گشت و این مؤسسات قریب دو سال و نیم در این محل جدید کار میکردند.

يك بار هم این موضوع مطرح شد که «آئند بهاوان» خانه پدری و مسکونی من در الله آباد را نیز ضبط کنند. بهانه این کار آن بود که من مقداری مالیات بدهکار بودم. این مالیات مربوط بسال ۱۹۳۰ و زمان پدرم بود. پدرم در آنسال بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی مالیات خود را پرداخت. در سال ۱۹۳۱ بعد از انعقاد پیمان دهلسی میان کنگره و دولت، مذاکراتی با مأمورین مالیاتی بعمل آوردیم و عاقبت قبول کردم که مالیاتهای مزبور را بتدریج بپردازم. حتی مبالغی از آنها را هم پرداختم. بعد تظییقات و مقررات استثنائی جدید وضع گردید و تصمیم گرفتم دیگر هیچ پولی نپردازم. بنظرم کاملاً نا درست بود که دهقانان را بعدم پرداخت مالیات تشویق کنیم و خود من برخلاف آن عمل کنم. باین جهت انتظار داشتم که خانه ما هم از طرف دولت ضبط شود. طبعاً از این فکر هیچ خوشم نمی آمد، بلکه برعکس خیلی هم ناراحت بودم. زیرا مفهوم آن این میبود که مادرم را اخراج کنند و در بند سازند، کتابها، نامهها و اسناد خانوادگی ما و اسباب و اثاثیه و هزاران چیز دیگر که بعنل علائق خصوصی و احساساتی برایمان بسیار عزیز بود بدست پیگانگان بیفتد و مجتلاً برای همیشه مفقود گردید. و پرچم ملی ما از

فراز خانه‌ئی که يك كانون ملی شده بود پائین کشیده شود و بجای آن «یونیون جك»<sup>۱</sup> بر افراشته گردد در عین حال فکر میکردم که این غصب و ضبط خانه ما، مرا به دهقانان مظلوم و مصیبت کشیده نزدیکتر خواهد ساخت و برای ایشان يك مایه تشویق و تسلی خواهد بود، و این امر از نظر منافع نهضت ما بسیار مفید و رضایت بخش میباشد. اما بالاخره دولت به منزل ما دست نزد. شاید برای اینکه فهمید که این امر به نفع معنوی نهضت ما تمام میشود و شاید هم با احترام مادرم، چند ماه بعد مقداری سهام مرا در يك شرکت راه آهن ضبط کردند و آنها را بمزایده فروختند. همچنین مدتها بود که اتومبیل من هم مثل اتومبیل شوهر خواهرم ضبط و حراج شده بود.

يك موضوع كوچك ديگر در آن نخستین ماههای سال ۱۹۳۲ پیش آمد که برایم بسیار رنج آور بود. در شهرداریها و بعضی مؤسسات دیگر و از جمله در شهرداری کلکته که گفته میشد اکثریت اعضای انجمن شهر در آنجا عضو کنگره بودند پرچمهای ملی را پائین آوردند. این پرچمها بر اثر فشار پلیس و دولت که در صورت عدم اطاعت از دستورها با کمال شدت و خشونت رفتار میکرد پائین کشیده شده بود. ممکن است که عدم اطاعت از دستور فوق محتملاً سبب تعطیل شدن شهرداری یا تعقیب و مجازات اعضای انجمن شهر گردد. سازمانهایی از این قبیل که با دولت سر و کار داشتند و معمولاً صاحبان منافع مستقر و موجود در آنها صاحت نفوذ بودند حق داشتند که ملاحظه کار باشند. شاید هم ناگزیر بودند که دستور را اجرا کنند و پرچم را پائین بیاورند و این اقدام برای آنها اجتناب ناپذیر بود. با اینهمه این امر برایم آزار دهنده بود. زیرا آن پرچم برای ما مظهر تمام چیزهای عزیز و گرامی بشمار میرفت و در سایه آن منافع عظیمی داشتیم که ناچار باید از حیثیت و افتخار آن دفاع میکردیم.

بنظر من پائین آوردن این پرچم با دست خودمان یا موافقت با پائین کشیدن آن از طرف دولت نه فقط صورت نقض عهدی نسبت به پرچم ملی را داشت بلکه صورت توهین بمقدسات ملی را پیدا میکرد. این امر نشانه تسلیم روحی و انکار حقیقتی که به آن ایمان آورده بودیم بشمار میرفت و در واقع مثل آن بود که ما خود برتری نیروی غاصب و دروغینی را که در برابرمان قرار داشت بپذیریم و تأیید کنیم. کسانی که این کار را پذیرفتند به روحیه ملت صدمه زدند و لیاقت و غرور ملی ما را جریحه دار ساختند.

۱ - یونیون جك - پرچم رسمی دولت هند در زمان تسلط بریتانیا بود. این پرچم برنگ سرخ بود و در گوشه بالائی آن هم نقش كوچك پرچم بریتانیا قرار داشت. پرچم تمام کشور های عضو امپراطوری بریتانیا تقریباً بهمین شكل است و در گوشه آنها نقش پرچم اصلی بریتانیا وجود دارد و پرچم هند هم در آن زمان باینصورت بود در حالیکه پرچم ملی مدرنگ داشت و همان پرچمی بود که امروز نیز پرچم رسمی هند است.

البته ما انتظار نداشتیم که آنها همچون قهرمانان رفتار کنند و خود را به آتش افکنند. فکر نادرستی بود که از همه کس توقع داشته باشیم که در نخستین صف مبارزه قرار گیرد و اگر کسی حاضر نشد تا این حد بمبارزه پردازد و بزندان برود ورنجه‌ها را تحمل کند از او نفرت داشته باشیم. هر کس برای خود وظایف و مسئولیتهایی رامیندیرد و باری را بدوش میگیرد و هیچ کس حق ندارد از این جهت دیگران رامتهم سازد و محکوم کند. اما در پشت جبهه قرار گرفتن و خود را از خطر دور نگاهداشتن، با انکار حقیقت یا چیزی که آنرا بصورت حقیقت پذیرفته‌ایم فرق و تفاوت بسیار دارد. برای اعضای انجمن‌های شهر بسیار آسان بود که وقتی از آنها چیزی برخلاف منافع و حیثیت ملی خواسته میشد استعفا بدهند و از مقام خود کناره‌گیری کنند. اما متأسفانه آنها ترجیح دادند که به این پیشنهادات ننگین و توهین‌آمیز تسلیم شوند و در مقابل مقام خود رامحفوظ نگاهدارند.

«وقتی که زنبورهای عسل بر گلها می‌نشینند خاموش میمانند

«محافظه‌کاران حریص هم وقتی که بمقامی میرسند لال میشوند»<sup>۱</sup>

شاید صحیح باشد که اشخاص را بخاطر ضعف‌ها و تزلزل‌هایی که در لحظات بحرانی از خود نشان می‌دهند مورد سرزنش و شماتت قرار دهیم. اغلب اتفاق می‌افتد که جریانهای بحرانی که ناگهان فرا میرسند چنان اشخاص را با خود میبرند و در خود غرقه میسازند که دیگر هیچ اراده‌ئی در آنها نمیماند و انواع ضعف‌ها در ایشان جلوه میکند. در هنگام جنگ جهانی دیده شد که اشخاص بر اثر هیجانات خود بارها زمام اختیار را از دست می‌دادند و اعصابشان مقاومت خود را گم میکرد و کارهای عجیب و غریب از آنها سر میزد. پیش از آن هم در فاجعه کشتی تیتانیک<sup>۲</sup> دیده شد که اشخاص بسیار شجاع و مشهوری که هرگز نمیشد ایشان ترسو نامید بهنگام خطر و در لحظات بحرانی به ملوانان کشتی رشوه می‌دادند تا بتوانند خودشان از مهلکه بگریزند و اهمیتی نمی‌دادند که دیگران غرق خواهند شد. حتی همین اواخر نیز در ماجرای حریق «فصر مورد» حوادث شرم‌آوری پیش آمد.

هیچ کس نمی‌داند که در موقع مواجهه با چنین بحران‌ها طرز رفتارش چگونه خواهد بود زیرا در این مواقع غریزه بر نیروی عقل و منطق غلبه میکند و آنرا زیر پا میگذارد. بدینقرار شاید ما هم نباید از دیگران و از کسانی که در برابر دشمن تسلیم شده‌اند و ضعف نشان داده‌اند بدگویی و عیب‌جویی کنیم. اما این واقعیات نباید ما را از راه راست

۱ - شعر از توماس مور Thomas Moore است.

۲ - تیتانیک يك کشتی بزرگ انگلیسی و بزرگترین کشتی غول‌آسای زمان خود بود در سال ۱۹۱۲ در نخستین سفر خود در شمال اقیانوس اطلس بنا به يك کوه یخی شناور تصادم کرد و درهم شکست و غرق شد. در آن ماجرای عظیم ۱۵۰۰ نفر تلف شدند و آن واقعه بصورت يك فاجعه جهانی مشهور شد - م

باز دارد بلکه باید بدانیم که چرخ سکان کشتی ملت را بدست‌های ناتوانی که همیشه مرتعش هستند و مخصوصاً بکسانی که درست در وقتی که احتیاج بیشتری به قدرت و مقاومت هست کار را رها میکنند و میگریزند بسیاریم. بدتر از خود این سستی‌ها کوششی است که برای موجه شمردن آنها بکار میرود و سعی میشود که این ضعف‌ها و سستی‌ها صحیح و موجه قلمداد گردد. این امر مسلماً يك عذر بدتر از گناه است که از خود ضعف‌ها و سستی‌ها و تسلیم شدن‌ها هم زشت‌تر میباشد.

باید دانست که بطور کلی در هر مبارزه‌ئی که میان دو نیرو و دو حرف صورت گیرد وضع روحی اهمیت زیاد دارد و در پیروزی اثر میگذارد. این حرف حتی در خونین‌ترین پیکارها هم صادق است. «مارشال فاش»<sup>۱</sup> میگوید «در هر جنگ بالاخره آخرین پیکارها بر اثر قدرت اعصاب به پیروزی منتهی میگردد.» در مبارزه ما و تا کتیک عدم خشونت مخصوصاً قدرت روحی زیادتر و نیروی مقاومت بیشتری برای اعصاب لازمست و هر کس بعلت رفتار ناشایست و ضعف‌های خود سبب شکست روحیه ملت و تضعیف اعصاب عمومی گردد در واقع نسبت به مرام و هدف ملی مرتکب جنایت بزرگی میشود که نمیتوان آنرا نادیده و ناچیز گرفت.

بدینسان هفته‌ها و ماه‌ها میگذشت و مخلوطی از اخبار خوش و ناخوش را برای ما همراه می‌آورد. هر يك از ما در زندان خود، با رنج خود و با یکنواختی زندگی کسالت‌آمیز و بیپوده خود وقت میگذرانندیم.

بالاخره هفته ملی<sup>۲</sup> که از ۶ تا ۱۳ آوریل برگزار میشود فرا رسید. مسلم بود که تظاهرات یاد بود و نمایشات مردم بمناسبت مبارزات سیاسی صورت فوق‌العاده و بیسابقه‌ئی پیدا خواهد کرد. در واقع هم جریان آن هفته با ماجراهای فراوان همراه بود. اما مخصوصاً یکی از آنها که باشخص من نیز بستگی زیاد داشت در من اثر شدیدی بخشید بطوریکه سایر وقایع با تمام اهمیتشان در برابر آن در نظرم بیرنگ جلوه میکرد.

در الله آباد بمناسبت هفته ملی تظاهرات وسیعی صورت گرفت و يك روز يك دفیله عمومی حرکت کرد که مادرم هم در آن شرکت جست. پلیس، صفوف نمایش دهندگان را در خیابان متوقف ساخت و در این موقع برای مادرم که در پیشاپیش صفوف حرکت میکرد يك صندلی آورده بودند و او نیز طبق اصول ساتیا گراها همانجا در وسط خیابان نشسته بود.

۱ - فرمانده معروف فرانسوی که از ۱۸۵۱ تا ۱۹۲۹ زندگی کرد. در اواخر جنگ جهانی اول فرماندهی

نیروهای متفقین را عهده‌دار بود و پیروزی را بدست آورد - م.

۲ - بمناسبت حوادث خونین سال ۱۹۱۹ که به ماجرای جالینوالاباغ منتهی گردید عناصر ملی هند همه

ساله يك هفته ملی برپا میکردند تا از شهدای ملی تجلیل کنند و احساسات ملی را تهبیح نمایند. به حاشیه ۳

چندین نفر واژ جمله منشی مخصوص من که بمراقبت از او پرداخته بودند، همه از طرف پلیس بازداشت شدند. پس از چند لحظه نیروهای پلیس برای متفرق ساختن صفوف متظاهرین به حمله پرداخته بود و با ضربات لاتی بمردم یورش برده بود. در این هجوم صدای مادرم که در وسط خیابان در برابر صفوف بود واژگون شده بود، و بعلاوه چند ضربت لاتی هم بر سر و صورت او فرود آمده بود. مادر پیرم، با سر و مغز شکسته و شکافته، غرقه در خون و بیهوش، مدتی در وسط خیابان افتاده بود. پلیس مردم را با ضربات خود پراکنده کرده بود. دیگر هیچ کس در اطراف جسم بیهوش مادرم نمانده بود. بالاخره پس از مدتی یک افسر پلیس او را برداشته بود و با اتومبیل خودش بمنزلمان در آند بهاون رسانیده بود.

آنشب در سراسر شهر الله آباد خبر نادرستی انتشار یافت که مادرم بر اثر این ماجرا در گذشته است. بر اثر انتشار این خبر مردم دوباره جمع شده بودند و در تظاهرات شدید خود مقررات عدم خشونت را از خاطر برده و به پلیس حمله کرده بودند. در نتیجه پلیس هم به تیراندازی پرداخته بود و عده بی گشته شدند.

وقتی که چند روز بعد خبر این ماجرا مادر زندان بمن رسید (در هر هفته فقط حق دریافت يك نامه داشنیم) تا مدتها قیافه مادر پیرم که مجروح و خون آلود بر روی خاک خیابان افتاده بود در نظرم می آمد. از خود می پرسیدم که اگر من نیز در آنجا میبودم چه میکردم. و اراده ام تا کجا و تا چه اندازه میتواندست مقررات عدم خشونت را رعایت کند؟ گمان می کنم در آن وضع من هم دیگر مقاومتم را از دست می دادم و درسی را که در طی دوازده سال سعی کرده ام ملکه ام شود از خاطر میبرد و مسلماً عکس العمل من عواقب ناگواری بیار می آورد که هم از نظر خودم و هم از نظر ملی مسلماً زیان آور می بود و مرا مورد تمسخر قرار می داد.

مادرم کم کم حالش بهبودی یافت وقتی که ماه بعد در زندان «بارلی» بدیدم آمد هنوز سرش بسته بود. اما از اینکه او هم در چشیدن ضربات لاتی که بر سر او طلبان جوان ماچه دختر و چه پسر وارد میشد شرکت داشته است يك حالت شادی و غرور فوق العاده در او نمایان بود.

متأسفانه بهبودی مادرم ظاهری بود. زیرا هر چند که بظاهر حالش بهتر شده بود اما در واقع ناراحتیهای جسمی و روحی که بر ناملايمات دیگر و عواقب پیری و سالهای عمر او اضافه شد سبب گردید که يك بیماری عمیق در وجودش ریشه دواند. نشانه های این بیماری و عوارض آن چندی بعد ظاهر شد و يك سال بعد او را بشکلی شدید و خطرناک از پا انداخت.





سواتویا ماہی تہرہ  
(ماہی تہرہ)





## در زندانهای بارلی و دهرادون

شش هفته در زندان نئی بودم . بعد مرا بزندان ولایتی در «بارلی» منتقل کردند . وضع سلامتی من معشوش و آشفته میشد . هر روز کمی تب میکردم و از این موضوع ناراحت بودم .

بعد از چهار ماه که در زندان «بارلی» گذراندم ، در بعبوچه تابلستان مرا به يك زندان دیگر که خنك تر بود منتقل ساختند . این زندان در «دهرادون» بود که در پای کوههای هیمالا یا قرار دارد . مدت چهارده ماه و نیم دیگر یعنی تقریباً تا آخر دوران محکومیت دوساله ام را در این زندان گذراندم .

در این مدت از اخبار خارج جز بوسیله بعضی ملاقاتها ، بعضی نامه ها و گاهی هم از خلال سطور بعضی روزنامه ها که گاه بگناه بدستم میرسید اطلاعی نمی یافتم در نتیجه در واقع تماس من با نهضت و با کنگره تقریباً قطع گردید و جریان حوادث دو نظرم در يك نوع ابهام و تیرگی مه آلود جلوه میکرد .

بعد از پایان آن زندان هم کارهای شخصی و اوضاع درهم سیاسی آن زمان که در برابرم قرار میگرفت گرچه مرا بخود مشغول می داشت اما همه چیز در نظرم تا اندازه ای مبهم و نا آشنا جلوه میکرد . بعد هم تقریباً پس از پنج ماه آزادی دوباره بزندان برگشتم و آن همین زندان است که اکنون این سطور را در آن مینویسم .

نتیجه این جریانها این شده است که در مدت سه سال اخیر بیشتر اوقات را در زندانها گذرانده ام و از جریان حوادث تقریباً بکلی دور و جدا بوده ام .

در این مدت نتوانستم با چیزیات وقایعی که روی داده است تماس حاصل کنم ، هنوز هم درباره حوادث این دوران تصورات و اطلاعات مبهمی دارم و مثلاً بدستی نمی دانم در پشت صحنه دومین کنفرانس میزگرد که گاندی جی هم در آن شرکت جست چه چیزهایی وجود داشته است . هرگز فرصت نکردم که با خود او در این باره یا درباره سایر اتفاقات

فراوانی که از آن بیعد روی داده مذاکره کنم.

جزئیات مربوط به توسعه مبارزه در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ را نیز بدرستی نمی دانم. اما رویهمرفته صحنه و دکور و بازیگران این درام عظیم را بخوبی میشناختم و از روی غریزه میتوانستم ارزش هر واقعه کوچک یا بزرگ را بدرستی تعیین کنم و از این راه فکر تقریباً صحیحی درباره مجموع نهضت و جریان مبارزه داشته باشم.

در نخستین چهارماه مبارزه، نهضت نافرمانی عمومی ما از خود قدرت و شدت فراوانی نشان داد اما از آپس هیجان عمومی نهضت کم کم فروکش کرد و فقط گاه بگاه جهش‌هایی در آن بنظر میرسید.

بدیهی است که هیجان‌ات عمومی و اقدامات مستقیم جز در دوران کوتاهی بصورت تند و انقلابی باقی نماند و هیجان و شور و شوق عمومی در نهضت ما هم نمیتوانست صورت مداوم و یکنواختی داشته باشد و همچون آتشی بود که گاهی زبان‌های آن بلند می‌شد و افزایش می‌یافت و زمانی فروکش میکرد و آرام میگرفت.

نافرمانی عمومی ما پس از نخستین شعله‌های تند خود آهسته آهسته يك قوس نزولی را پیمود اما این وضع مانع آن نمیشد که تا مدت‌ها همچنان بصورت خفیف و نیمه روشن باقی بماند. سازمان کنگره که با تمام تشکیلاتش غیر قانونی اعلام شده بود کاملاً موفق گردید که خود را زنده نگاهدارد، تماس با کادرهای فعال ولایات را حفظ کند، تعلیمات و دستورات خود را به همه جا برساند، گزارشها و اخبار را از همه جا دریافت دارد و پولها و اعتباراتی را که برای کمک در اختیار داشت در موارد لازم با دقت تقسیم کند.

رویهمرفته در سازمانهای ایالتی هم مثل سازمان مرکزی وضع بخوبی حفظ شده بود. البته در دورانی که من در زندان بودم نمیتوانستم از جزئیات جریان کار سازمانهای ایالتی اطلاعات کاملی داشته باشم اما وقتی که آزاد شدم اسناد جالبی درباره فعالیت‌ها و اقداماتی که در ولایات متحده صورت گرفته بود بدست آوردم. در آنجا مراکز و دفاتر کار کنگره در تمام سال ۱۹۳۲ و تا اواسط ۱۹۳۳ منظمأ بکار خود ادامه می‌دادند. تا اینکه نهضت نافرمانی از طرف رئیس وقت کنگره و با صواب دید و مشورت گاندی جی رسماً متوقف گردید. در تمام این مدت تعلیمات و دستورات متعدد سازمان ایالتی کنگره و مطبوعات چاپی یا پلی کپی شده بطور منظم به کمیته‌های بخش‌ها و کمیته‌های محلی میرسید. کارهای کمیته‌های تابعه گاه بگاه و بطور منظم مورد بازرسی واقع می‌شد و کارکنان قسمت «خدمات ملی» وظایف خود را کاملاً اجرا میکردند.

طبعاً قسمت عمده اقدامات و فعالیت‌های ما بصورت مخفی انجام میگرفت. با وجود این دبیر کمیته ایالتی علناً در پست خود باقی میماند و تا وقتی که دستگیر و زندانی می‌شد

بکار خود ادامه می‌داد و آن وقت يك نفر دیگر جایش را می‌گرفت و باز بهمین ترتیب کار میکرد.

تجربه‌سائهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ نشان داد که مادر کمال سهولت میتوانیم سازمان اطلاعات و ارتباطات خود را بصورت مخفی در سراسر هند بوجود آوریم. با وجود مشکلات و موانع فراوان و بدون آنکه کوشش فوق‌العاده‌ئی بکار رود. نتایج کارهای ارتباطی مخفی ما بسیار خوب و رضایت بخش بود. اما در میان ما بسیاری اشخاص بودند که عقیده داشتند مخفی بودن سازمان و کار مخفیانه کردن با روح نافرمانی عمومی و علنی و تاکتیک‌های مبارزه ما سازگار نیست و مردم را نسبت باین نوع مبارزه لاقید و بی اعتنا خواهد ساخت.

همچنین از موقعی که نهضت قوس نزولی را شروع کرد همیشه این خطر وجود داشت که فعالیت‌های مخفی و محدود و کمابیش مؤثر جای فعالیت‌های وسیع و عمومی و دسته‌جمعی را بگیرد و این امر نیز با نظر کلی و با جنبه عمومی بودن نهضت مخالفت داشت. بهمین جهت بود که بالاخره در ماه ژوئیه ۱۹۳۳ گاندی جی هر نوع فعالیت مخفی را بکلی ممنوع و ممنوع ساخت.

نهضت عدم پرداخت مالیات و بهره مالکان از طرف دهقانان که همپای نافرمانی عمومی آغاز گردید علاوه بر ولایات متحده مدتی هم در «گجرات» و «کرناتک» توسعه یافت. در این هر دو استان دهقانان خورده مالکی بودند که از پرداخت تعهدات خود به دولت خودداری کردند و باین جهت رنجها و مشقات فراوانی را متحمل شدند. از طرف کنگره کوشش‌هایی برای کمک به آنها و کاستن از بار مشقاتی که بعلت ضبط دارائی و اخراج از اراضی برایشان فشار می‌آورد، بعمل می‌آمد اما البته این کوشش‌ها زیاد مؤثر واقع نمیشد. در ولایات متحده سازمان ایالتی کنگره چنین کوشش‌هایی هم نمیتوانست برای کمک بدhqانان اجاره‌دار و اخراج‌شده بعمل آورد. زیرا در اینجامسئله بشکل خیلی وسیع‌تری مطرح بود. در اینجا تعداد دهقانان فقیر و بی‌زمینی که بصورت اجاره‌دار زندگی میکنند از تعداد دهقانان خورده مالک و کم زمین خیلی بیشتر است. مناطق روستائی هم خیلی وسیعتر است و در مقابل منابع درآمد سازمان ایالتی ما بسیار محدود میباشد. بدینقرار برای ما کاملاً غیر مقدور بود که بتوانیم به هزاران خانوار دهقانانی که در این مبارزه آسیب‌دیده بودند کمک کنیم. بعلاوه برای ما بسیار دشوار بود که آنها را از تعداد کثیر دهقانان فقیری که همواره در حال گرسنگی بسر می‌برند جدا سازیم. اگر میخواستیم فقط به چند هزار نفر که مستقیماً از تجاوزات دولت آسیب دیده بودند کمک برسانیم کار به آشوب و خونریزی منتهی میشد. بدین جهت تصمیم گرفتیم که بطور کلی از دادن کمک مالی بدhqانان

صرف نظر کنیم و این امر را از همان آغاز کار بهمه اعلام داشتیم و حتی خود دهقانان هم صحت روش ما را تأیید کردند. واقعاً حیرت انگیز و قابل ستایش بود که آنها رنج خود را بدون گله و شکایتی تحمل میکردند. بدیهی است ما کوشش داشتیم که بصورت فردی به هر کس میتوانیم و هر قدر که میتوانیم مخصوصاً به زنان و کودکان کسانی که بزندان میرفتند کمک کنیم. میزان این کمکها بسیار ناچیز بود اما کشور بدبخت ما بقدری فقیر است که اغلب حتی داشتن يك روپیه در ماه هم ثروتی بشمار میرود.

در ضمن در همین اوان کمیته ایالتی کنگره در ولایات متحده که طبعاً يك سازمان غیر قانونی و ممنوع اعلام شده بود، کوشش داشت که حقوق ناچیزی را که به افراد حقوق بگیر خود می داد بطور منظم پردازد و در موقعی که آنها بزندان میافتادند - که این امر تقریباً برای همه ایشان مسلم بود - خانواده آنها را نگاهداری کند. این هزینهها برای بودجه ناچیز کنگره بسیار سنگین بود. بعلاوه هزینههای چاپ و انتشار تراکتها و نشریات و بولتنهای اخبار هم بر این بودجه اضافه میشد و باری سنگین را تشکیل می داد. هزینه مسافرت مأمورین کنگره نیز يك رقم دیگر هزینهها بود. همچنین ناچار میبایست به بعضی بخشهای ضعیف نیز کمک مالی داده شود. با وجود تمام این هزینهها و مخارج دیگر در دوران حملات شدید و نیرومند دولت بر ضد کنگره مجموع مصارف کمیته ایالتی کنگره در ولایات متحده در ظرف مدت بیست ماه از ژانویه ۱۹۳۲ تا آخر اوت ۱۹۳۳ در حدود ۶۳۰۰۰ روپیه بود که در هر ماه قریب ۳۱۴۰ روپیه میشد. بدیهی است این رقم شامل هزینهها و مصارف جداگانه بعضی از بخشهای مهم و مستقل کنگره در ولایات متحده مانند الله آباد، اگره، کانپور و لکنهو نمیشد.

استان ولایات متحده در دوران مبارزه سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ یکی از استانهای پیشقدم بود که توانست با وجود هزینه مختصر نتایج و پیروزیهای درخشان و نمایانی داشته باشد. بسیار جالب خواهد بود که هزینههای دولت ایالتی ولایات متحده برای مبارزه در مقابل نافرمانی عمومی ما با این رقم کوچک و ناچیز مقایسه شود و آنوقت معلوم خواهد شد که دولت چه مبالغ هنگفتی در راه مبارزه با ما صرف کرده است.

تصور میکنم بعضی از سازمانهای ایالتی مهم کنگره خیلی بیش از این رقم ولایات متحده خرج کرده اند ولی من در این باره اطلاع درستی ندارم. قابل تذکر است که استان «پهار» از نظر کنگره یکی از فقیرترین ایالات بشمار میرفت که حتی از استان همسایه اش، ولایات متحده هم فقیرتر بود و با وجود این در مبارزه عمومی سهمی بسیار درخشان و نمایان انجام داد.

بطوریکه گفتم نهضت نافرمانی عمومی بتدریج فروکش کرد اما با وجود ضعیف

شدنش هنوز هم ادامه داشت و اثرات آن نمایان بود. کم کم نهضت صورت وسیع و توده‌ئی خود را از دست می‌داد. علاوه بر تضییقات و فشارهای دولتی، نخستین ضربت شدید هم در سپتامبر ۱۹۳۲ در موقعیکه گاندی‌جی بموضوع «هریجن»<sup>۱</sup> پرداخت بر نهضت وارد آمد. گاندی‌جی در این موقع يك روزه طولانی گرفت و این اقدام او توجه افکار عمومی هند را برانگیخت منتهی نیروی این توجه برای مبارزه سیاسی عدم نافرمانی صرف نمیشد و در جهت دیگری سوق می‌یافت.

بالاخره در ماه مه ۱۹۳۳ نهضت نافرمانی عمومی ملغی گردید و با این الفا عملاً نهضت کشته شد. از آن پس باز هم نهضت وجود داشت اما وجود آن دیگر جنبه عملی نداشت و فقط يك صورت اسمی از آن باقی بود. البته این موضوع صحیح است که در هر حال بدون الغای رسمی نافرمانی عمومی هم کار بجائی رسیده بود که دیگر نهضت خود بخود خاموش میشد. سراسر هند در زیر فشار تضییقات کم کم فرسوده شده بود. اعصاب ملت در آن موقع دیگر یارای مقاومت نداشت و به تجدید قوا احتیاج داشت. راست است که هنوز افراد فراوانی بودند که باز هم میتوانستند مقاومت و نافرمانی را بصورت انفرادی ادامه دهند اما آنها هم ناچار بودند در يك محیط افسرده و فرسوده کار کنند. فشار ضربات دولت مردم را بطور کلی مبهوت و دل‌سرد ساخته بود و در نتیجه طبعاً يك چنین وضعی در پیش بود و نافرمانی ملغی میشد.

برای ما که در زندان بودیم شنیدن این اخبار هیچ مطبوع نبود. ملاحظه انحطاط و احتضار تدریجی يك نهضت بزرگ برای ما رنج‌آور بود. اما اغلب ما انتظار پیروزی بزرگی را نداشتیم و شاید عده بسیار کمی بودند که خیال میکردند این مبارزه میتواند به پیروزی سریع و درخشانی نایل آید. البته اگر در نهضت ما توده‌های مردم بشکل مقاومت ناپذیری قیام میکردند احتمال پیروزی درخشانی هم میرفت. اما در نهضت ما چنین وضعی وجود نداشت و بنا برین تا آنجا که بنظر میرسید ما يك مبارزه طولانی را با تمام فراز و نشیب‌هایش در پیش داشتیم که ناملايمات فراوان و شکست‌های بسیار با آن همراه میبود.

۱ - هریجن یعنی «مخلوق خدا». نهضت هریجن يك نهضت وسیع بود که گاندی‌جی برای حمایت از طبقه «نجس‌ها» و از میان بردن سدهای طبقات مذهبی آغاز کرد. بطوریکه قبلاً هم تذکر داده شد. جامعه هند و بنابر اعتقادات مذهبی به طبقات مختلف تقسیم میشدند که پائین‌ترین آنها «نجس‌ها» بودند. که در واقع جزو هیچ طبقه‌ئی حساب نمیشدند. کسی با آنها تماس و آمیزشی نداشت. کارهای پست با ایشان واگذار میشد. هیچ هندو حق نداشت با آنها غذا بخورد. آنها در شهرها در محله‌های خاص در حومه‌های شهر زندگی میکردند. گاندی نهضت هریجن را آغاز کرد و گفت اینها هم مخلوق خدا هستند و باید با دیگران برابر باشند. اکنون قانون اساسی هند همه افراد را از هر لحاظ برابر می‌شمارد. م.

در جریان این مبارزه توده‌ها می‌توانستند تدریجاً و بشکل روزافزون با انضباط و با وحدت عمل و با پرورش و تکامل فکری خود به آن کمک دهند.

در نخستین روزهای سال ۱۹۳۲ که نهضت در اوج خود بود و پیروزی‌های بدست می‌آورد گاهی من‌حتی از فکر بدست آوردن پیروزی هم می‌ترسیدم زیرا حساب می‌کردم که در چنین صورتی بسیار ممکن است که باز هم عناصر سازشکار و کسانی که همواره برای خدمت به هر دولتی که روی کار باشد آماده هستند و خودخواهان فرصت طلب روی کار آیند و در رأس امور بمانند. تجربه سال ۱۹۳۱ برای ما بسیار آموزنده و مفید بود. در واقع پیروزی يك نهضت وقتی ارزش دارد که ملت با اندازه کافی نیرومند باشد و هدفها و منظورهای خود را با روشنی و بدستی بشناسد تا بتواند از پیروزی خود استفاده برگیرد. در غیر اینصورت توده‌ها در جریان مبارزه فداکاری خواهند کرد اما در لحظه حساس پیروزی، دیگران قدم در میدان خواهند نهاد تا غنائم را بسود خود جمع‌آوری کنند. برای ما هم این خطر بزرگ وجود داشت. زیرا در خود کنگره عده زیادی سست فکران بودند که هنوز بدستی نمیدانستند ما بسوی چه نوع دولت و چه شکل حکومت و جامعه می‌میرویم. در واقع بعضی از اعضای کنگره بهیچوجه در فکر تغییرات کلی در نوع حکومت موجود نبودند بلکه فقط میخواستند که وضع موجود حکومت ادامه یابد منتها بجای عناصر انگلیسی و خارجی اشخاص و عناصر هندی بنشینند و با اصطلاح حکومت در دست هندیان قرار گیرد.

در جریان آن مبارزه بزرگ کسانی که «همیشه هوادار دولت» بودند و میخواستند همواره در رأس امور بمانند به مبارزه ما اهمیتی نمی‌دادند زیرا همیشه مرام ایشان آنست که با قدرت دولت، در دست هر کس که میخواهد باشد، سازگار شوند و بر سر کار بمانند و بدینقرار اکنون هم با دولت بریتانیا همراه بودند. اما «لیبرال‌ها» که عناصر با اصطلاح اصلاح طلب بودند و «جوابگویان» که در مقابل هر پیشنهاد دولت حاضر بخدمت بودند نیز اصولاً، ایدئولوژی و طرز تفکر دولت بریتانیا را بطور کامل قبول داشتند و اگر گاهی بطوریکه دیده میشد انتقادی از آن می‌کردند این انتقادات از صورت غیر مؤثر و بی‌ارزشی که داشت تجاوز نمی‌کرد. همه کس میدانست که آنها در هر حال و به هر قیمت که باشد مطیع و همراه دولت خواهند ماند و بدینقرار با مقاومت عمومی و ملی موافقت نخواهند داشت. آنها حتی از این مرحله هم دورتر رفتند و کما بیش در صف دولت قرار گرفتند. در گپ و دار مبارزه ملی آنها تقریباً بکلی ساکت ماندند و بصورت حاشیه نشینان وحشت‌زده می‌در برابر تضییقات شدید و از میان رفتن تمام آزادیهای عمومی فقط به تماشا پرداختند. در

۱ - اشاره بدوران مذاکرات دهلی و پیروزی نسبی کنگره است که در آن موقع فرصت‌طلبان استفاده جو

سمی می‌کردند خود را به گاندی‌چی و کنگره نزدیک سازند - م .

تجاوزی که دولت شروع کرده بود فقط موضوع محاصره کردن و از میان بردن نهضت نافرمانی عمومی و قدرت کنگره مطرح نبود بلکه دولت تمام مظاهر زندگی سیاسی و فعالیتهای عمومی را متوقف ساخته بود و با وجود این صدائی برای اعتراض بر نمیخواست. کسانی که واقعاً هوادار آزادیهای مدنی و عمومی بودند خواه ناخواه به مبارزه عمومی ملت پیوستند و کیفر این عدم اطاعت به جباریت و زورگویی دولت را هم چشیدند. اما دیگران با وحشتزدگی و فرومایگی در مقابل این تجاوزات و جنایات سکوت کردند و کوچکترین صدای انتقادی هم از ایشان شنیده نشد. آنها فقط وقتی بصدا می آمدند و دهان میگشودند که میخواستند با زبان نرم و شیرین از دولت پوزش بخواهند و در این پوزش طلبی خودخواهانه، به کنگره و کسانی که مبارزه را دنبال میکردند شدت حمله میکردند و علناً از نهضت ملی ابراز تنفر میکردند.

در کشورهای غربی افکار عمومی بشکل نیرومندی هوادار آزادیهای مدنی و عمومی است و هر نوع محدود ساختن آزادی انعکاس شدیدی پیدا میکند و مورد مخالفت قرار میگیرد (شاید هم این امر دیگر کهنه شده و جزو تاریخ بشمار میرود). در آن کشورها مردم بسیاری هستند که هرگز آماده نیستند خود را بجزئیات شدید و فعالیتهای جدی بسپارند با اینهمه کاملاً مراقب آزادی عمومی و آزادی گفتن و نوشتن میباشند. مجامع، سازمانها، اشخاص و مطبوعات در راه حفظ آزادیها فعالیت میکنند و بهنگام خطر بمقابله شدید و روز افزونی میپردازند و اغلب همین امر از تامل دولتها برای زیر پا گذاشتن آزادیها جلوگیری میکند. لیبرالهای هندی مدعی هستند که از سنن لیبرالیسم انگلستان پیروی میکنند (هرچند که در عمل جز اسم خود هیچ وجه مشترکی با آنها ندارند) بدین قرار از آنها انتظار میرفت که در برابر نابود شدن آزادیها از طرف دولت که خودشان هم از آن رنج میبردند لاقلاً بشکلی متین و موافق اصول روشنفکری اعتراض کنند. اما آنها چنین کاری نکردند. آنها نخواستند با «ولتر»<sup>۱</sup> هماواز شوند که میگفت «من با آنچه شما میگوئید کاملاً مخالفم اما اگر لازم باشد حتی جان خود را فدا خواهم ساخت تا شما بتوانید آزادانه حرفتان را بگوئید.»

شاید هم روا نباشد که آنها را از این جهت مورد شماتت قرار دهیم زیرا آنها هرگز خود را قهرمانان دموکراسی و آزادی معرفی نکرده اند بلکه آنها با وضعی مواجه بوده اند که يك کلمه اعتراض ضعیف هم ممکن بود موقعیت ایشان را مغشوش و متزلزل سازد. مناسب تر آنستکه به بینیم لیبرالهای انگلیسی که هواداران قدیمی آزادی بوده اند و حزب کارگر بریتانیا که سوسیالیستهای امروز میباشند نظرشان درباره تضيیقاتی که در



هند رواج دارد چیست؟ اینها ظاهراً بایک‌نوع بیطرفی تأسفانگیز باوضع‌هند می‌نگرند اما گاهی هم خوشوقت بودند که بقول خبرنگار روزنامه «منچستر گاردین» توانسته‌اند «انطباق علمی تفضیقات» را عملاً مورد آزمایش قرار دهند.

دولت بریتانیای کبیر اخیراً کوشش کرد در خود انگلستان قانونی بنام جلوگیری از اخلاص لگری بتصویب رساند و باین مناسبت بشدت مورد انتقاد واقع شد مخصوصاً لیبرالها و نمایندگان حزب کارگر در این مورد متفقاً از دولت انتقاد می‌کردند که آزادی نطق و بیان را محدود می‌سازد و بقضات حق می‌دهد که اجازه تفتیش و جستجو در خانه‌های اشخاص را صادر کنند. وقتی که این انتقادات را میخواندم طبعاً منهم با آنها موافق و هم عقیده بودم اما در عین حال منظره هند در برابرم مجسم میشد که در اینجا، هم اکنون قوانینی مورد عمل است که صدها بار از قانون مزبور شدیدتر و سخت‌تر و بدتر میباشد. جای تعجب است که چگونه این آقایانی که در انگلستان يك پشه را تحمل نمی‌کنند در هند يك شتر هم بنظرشان نمی‌آید. در واقع من همواره از مهارت شگفت‌انگیز انگلیسیها حیرت‌زده بوده‌ام و آنها را تحسین کرده‌ام که توانسته‌اند روحیات خود را بامنافع مادی خود هماهنگ سازند و همیشه هر چیز را که موافق منظوره‌های استعماری و امپراطوریشان بوده است صحیح شمرده‌اند. آنها «موسولینی» و «هیتلر» را بامنتهای اعتقاد و کمال نفرت محکوم می‌سازند زیرا آزادی و دموکراسی را مورد تجاوز قرار داده‌اند و در عین حال همان نوع تجاوزات آنها را نسبت بازادی در هند لازم و ضروری میدانند و عالیت‌ترین علمای اخلاق ایشان سعی دارند نشان بدهند که بیفرضی واقعی ایجاب میکند که باهند چنین رفتار شود.

در حالیکه هند بدینشکل دستخوش آتش بود و جان بهترین مردان و زنان کشور ما تباه میشد، در آنسوی دریاها، در لندن، جماعتی از منتخبین دور هم جمع شده بودند تا برای هند يك قانون اساسی جدید بوجود آورند. در سال ۱۹۳۲ سومین کنفرانس میز گرد و بکرشته کمیته‌های دیگر تشکیل گردید. بسیاری از اعضای مجمع قانونگزاری هند به‌تثبث و دست‌وپا افتادند که در این کمیته‌ها عضو شوند و باین ترتیب بعنوان انجام وظیفه و کار به تفنن و تفریح پردازند. جماعت زیادی میخواستند بخرج مردم بسفر بروند و به خوشگذرانی پردازند. چندماه بعد در سال ۱۹۳۳ نوبت تشکیل «کمیته مختلط» در لندن فرارسید و دوباره از طرف دولت بکسانیکه در این کمیته شرکت می‌کردند خرج سفر و فوق‌العاده هنگفتی برای خوشگذرانی و مسافرت پرداخت میشد. و دوباره عده‌ئی که ظاهراً در اشتیاق خدمت بوطن میسوختند، برای خدمتگذاری بهند (۱) از دریاها گذشتند و رنج سفر را بر خود هموار ساختند و بسیاحت و تفریح پرداختند البته بخرج وطن رنجور